

واقعیت‌های رؤیای ایرانی



کاوه گرابلی

معمار / فعال فرهنگی و اجتماعی

این روزها سخن گفتن از هرگونه رؤیایی برای آینده ایران، خوش خیالانه یا حتی متوهمانه و به دور از واقعیت به نظر می‌رسد. جامعه‌ای که با بحران‌های زنجیره‌ای اخیر و انباشت معضلات و مطالبات گوناگون، آرزوهای گذشته خود را بر باد رفته می‌بیند، مستأصل و بی‌هیچ‌امیدی به آینده، صرفاً به دنبال گریختن از وضع موجود است. این گریز یا به شکل تنانه و مکانی است که در قالب مهاجرت معنا می‌یابد یا به شکل ذهنی و روانی، که به معنای عزت‌گزینی یا پناه بردن به انواع مواد روان‌گردان یا تجربه اشکالی از افسردگی است. در جامعه فردگرا (اتمیزه) و غم‌زده‌ای که گرفتار روزمرگی است و هر فردی در آن صرفاً به دنبال راهی برای بقا و منافع شخصی خود

است، تخیل رؤیایی برای آینده ناممکن است. از سویی، در بحران‌ها، رفتار آسیب‌زا و خودمحورانه افزایش می‌یابد و این خود به تعمیق و تکثیر بحران می‌انجامد. از سوی دیگر هرگز برای فراموشی آن، از بحران و تلاش برای فراموشی آن، در واقع، سرکوب ترس‌ها و یأس‌های برآمده از بحران است و تجربه و آگاهی بشر نشان می‌دهد امر سرکوب شده، سرانجام به نحوی - چه بسا مهیب‌تر - به زندگی و روان ما بازمی‌گردد. اگر نه انحلال در وضعیت و تن دادن به آن راه حل است و نه گریز از آن و فراموشی، پس چاره چیست؟

به نظر می‌رسد رؤیای ایرانی در کشوری که از دیرباز مفهوم سرزمین ایران و هویت ایرانی در آن پررنگ بوده و فردیت‌گرایی در فرهنگ گذشته‌اش جایی نداشته، بیش از رؤیایی شخصی، رؤیایی از جنس ایرانی باشد که از بطن فرهنگ و تاریخ ایران برخاسته است. از این منظر، رؤیای ایرانی را می‌توان رؤیای جمعی ایرانیان تعبیر کرد و از آنجا که اساسی‌ترین میانجی ایرانیان، و رای تفاوت‌هایشان، ایران (به مفهوم سرزمینی، تاریخی و فرهنگی) است، آن

را می‌توان در پیوند با رؤیای مشترک ایرانیان برای ایران یا به عبارتی «ایران رؤیایی» تعریف کرد. ارجاع مستمر به تمدن چند هزار ساله ایران زمین در گفتار روزمره ایرانیان، حاکی از میلی ناکام برای داشتن «ایرانی رؤیایی» است که چون در اکنون مان‌اثری از آن نیست و چشم‌اندازی برای تحقق آن در آینده نداریم، ناگزیر به مراجعه به اعماق تاریخ و استخراج سویه‌های روشن در گذشته‌های دور ایران ایم. گویی به جای آینده، در گذشته به دنبال رؤیای خود هستیم. افراط در این ارجاع، اگرچه نشان می‌دهد در اذهان ایرانیان،

پیش‌شرط‌ها و پرسش‌های تحقق رؤیای ایرانی چیست؟

رؤیای ایرانی در گذشته تحقق یافته اما دست‌مایه شوخی‌های بسیاری هم شده است؛ خصوصاً وقتی که بالیدن به آن گذشته باشکوه، در تعارض با رفتارهای ناهنجار امروزی ایرانیان قرار می‌گیرد. در چنین شرایطی، برخی جوانان در واکنش به این تبارگرایی نوستالژیک، به تمسخر سرمایه‌های تاریخی این سرزمین دست می‌زنند و گروهی هم به تحقیر جمعی «ما ایرانی‌ها» مشغول‌اند. اما حتی این خودخوارانگاری نیز حاکی از سازوکار دفاعی ناخودآگاه جمعی بخشی از جامعه است که از وضع موجود ناراضی است و میل به تغییر دارد ولی چون راهی پیش روی خود نمی‌بیند، بانفی هر امکانی برای رؤیایی جمعی، حتی الگویی تحقق یافته از آن در گذشته را نیز به کل انکار می‌کند. لاجرم هر انگاره‌ای از ایران قدیم، به عنوان تمثیلی از ایران رؤیایی، ضمن آنکه نشان می‌دهد تخیل هر رؤیایی در ایران معاصر نیازمند بازخوانی مؤلفه‌های این رؤیا در گذشته است، با این پرسش جدی نیز روبه‌رو است که اگر آن گذشته باشکوه، بی‌نقص بود چرا دی‌کم‌سواز آن در ایران معاصر یافت می‌شود؟ ما کجای تاریخ و چگونه این رؤیا را پشت سر، جا گذاشته ایم؟

وضعیت ناگوار امروز ما همان قدر که «نافی» رؤیایی برای آینده است، حاصل «فقدان» آن نیز است. در واقع همان‌گونه که مادر شرایط کنونی رؤیایی برای آینده نداریم، شرایط کنونی ما نیز ناشی از نداشتن رؤیایی برای اکنون مان در گذشته است. انسان بدون رؤیا، بتدریج در ناامیدی و نگرانی فرومی‌رود و انسان فرورفته در ناامیدی و نگرانی، رؤیایی برای آینده نخواهد داشت. این چرخه می‌تواند همچنان ادامه پیدا کند و شرایط حتی از این هم وخیم‌تر شود. مگر آنکه زمانی این دور باطل شکسته شود و مسئولانه با وضع فعلی مواجه شویم و موضوع پرسش مان، از امکان تخیل رؤیایی برای آینده به ضرورت آن و چگونگی ترسیم آن تبدیل شود. فراگیر شدن این دغدغه، پیش‌شرطی برای برون‌رفت از بحران است؛ اگر ما شهروندان به جای صرفاً «تماشاگر» مبهوت بودن و طرح مدام این سؤال که: «چه خواهد شد؟»، «بازی‌کن» این میدان سخت شویم و این پرسش را مطرح کنیم که: «چه باید بکنیم؟» البته که هر پرسشی برای تجویز راهکاری برای آینده، منوط به توصیف دقیق و طرح پرسش از چرایی وضع اکنون ماست: «چه راهی را آیدیم که به اینجا رسیدیم؟»

یکی از دلایل وضعیت فعلی ما فقدان رؤیایی برای اکنون مان، در واقع اضمحلال رؤیاهای قبلی ماست که متکی به عاملی خارج از اختیار ما بود؛ دل بستن به گشایش سیاسی و فراقتنی امیدمان به حیطه‌ای لغزنده و نامطمئن در ساحت زندگی جمعی مان. وقتی تصمیم رئیس جمهوری امریکا (خروج از برجام) یا مسئولان در ایران (افزایش ناگهانی قیمت بنزین و قطع اینترنت) ناگهان تمام ابعاد زندگی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد، به ضعف جامعه و عاملیت سیاسی اندک مان پی می‌بریم. در چنین وضعی، پیش‌شرط ترسیم هر نقشه راهی برای آینده، قطع امید از سیاست و بازگرداندن منبع امید و رؤیای مان به خود (جامعه) است. البته این نه به معنای ترک سیاست یا انفعال سیاسی که به معنای ترک دل بستن به تغییرات سیاسی در آینده نزدیک است تا تدریجاً به نحوی، عاملیت سیاسی خود را بازیابیم. در وضعیت کنونی که در مقابل انبوه مشکلات و گرفتاری‌ها، از ما شهروندان به تنهایی کار چندانی بر نمی‌آید، تنها راهکار استقامت در برابر بحران فعلی گزینه‌ای جمعی است. باید نهادسازی کنیم و نهادهای اجتماعی موجود را بازسازی و تقویت کنیم؛ از شبکه روابط دوستانه و خانوادگی تا نهادهای مدنی، از جمله سمن‌ها، مؤسسات و انجمن‌ها. اگر بحران ما را ترس زده و جدا از هم می‌کند، چاره در نزدیکی، جمع شدن و همبستگی‌های کوچک است. اگر حمایتی از سوی نهادهای رسمی احساس نمی‌کنیم خود باید در نهادهای مدنی و دوستانه برای یکدیگر یاور و حامی